

آموزش تفکر-فلسفه برای کودکان و نوجوانان

داستانی از هانس کریستیان آندرسن و راهنمای آن برای استفاده معلمان در کلاس‌های درسی

منا علی نژاد
سعید ناجی

برنامه فلسفه برای کودکان (philosophy for children)، هم اکنون در کشورهای مختلفی مورد تجربه و آزمون قرار گرفته است و بیش از صد کشور در این زمینه به فعالیت و تحقیق پرداخته‌اند. این برنامه بر آن است که با اصلاح روش‌های آموزشی، سطح تفکر را در مدارس بالا ببرد و این روش‌ها را از حافظه محوری به تأمل محوری سوق دهد.

در این برنامه، شیوه کلاس‌داری به همراه کتاب‌ها تغییر و معلم نیز نقش و روشش را به کلی عوض می‌کند. کتاب‌هایی که این برنامه را در کلاس‌ها مورد استفاده قرار می‌دهد، به صورت داستانی نوشته می‌شوند. این داستان‌ها حاوی مطالب جذاب فکری و تأمل‌زاست که کودکان را به بحث و گفت‌وگو و تأمل وامی‌دارد. داستان‌هایی که این کتاب‌ها حاوی آن است، کودکان را به اکتشاف مباحث اخلاقی، منطقی، علمی و ... فلسفی وامی‌دارد. به همراه هر یک از این کتاب‌ها، یک کتاب کمکی هم برای معلمان نوشته می‌شود که به آن‌ها کمک می‌کند بحث‌های کودکان را در کلاس هدایت و به داغ کردن این مباحث میان دانش‌آموزان کمک کنند. در لابه‌لای این بحث‌ها و گفت‌وگوهاست که دانش‌آموزان، روش‌های تحقیق و اکتشاف در زمینه‌های مختلف را یاد می‌گیرند و استدلال، قضاوت و تمییز دادن آرای مشابه را تمرین می‌کنند.

این داستان‌ها در کلاس، توسط شاگردان با صدای بلند خوانده می‌شود و پس از خوانده شدن هر پاراگراف، دانش‌آموزان با طرح پرسش‌های خود، درباره ابهام‌ها و نکات جالب به بحث می‌پردازند چنان‌که گفتیم، نقش معلم هم در این جا، پیشبرد بحث و گفت‌وگوست. او به شاگردان کمک می‌کند پرسش‌های خود را دقیق‌تر مطرح کنند، دلایل‌شان را به خوبی بیان دارند و نقدهای‌شان را دقیق‌تر سازند. هم‌چنین، با رعایت حقوق شاگردان دیگر، کار جمعی را یاد بگیرند. معلم به جای ارائه نظریات خود، می‌کوشد ایده‌های مختلفی که در ذهن کودکان و نوجوانان است، به شکل دقیق و صحیح ارائه شود و سایرین آن را نقد و بررسی کنند. این کار موجب رشد قدرت پردازش، تفکر خلاق، تفکر انتقادی و تفکر جمعی در دانش‌آموزان می‌شود.

با گسترش این برنامه در کشورهای مختلف جهان، نسخه‌های مختلفی از آن ارائه شد. به تدریج کتاب‌ها و داستان‌های نوشته شده در کشورهای مختلف، رنگ و بوی فرهنگ آن کشورها را به خود گرفت و شیوه‌های مختلف رایج و سنتی آموزش هر کشور و نیازهای کودکان آن کشور، روی مضامین این داستان‌ها تأثیر گذاشت. بدین ترتیب، در کشورهایی مثل استرالیا، دانمارک، نروژ، انگلستان و فرانسه کتاب‌ها و داستان‌هایی نوشته شد که بیشتر مطابق فرهنگ، نیازها و تجارب گذشته معلمان و مربیان آن کشور بود. به عنوان مثال، یکی از اساتید مشهور فلسفه برای کودکان، پریسپرسن، برای اجرای این برنامه، به جای نوشتن داستان‌های جدید، از داستان‌های هانس کریستیان آندرسن (که داستان‌هایش تقریباً برای عموم مردم شناخته شده بود) استفاده کرده و راهنماهای کمکی‌ای برای معلمان، به منظور استفاده از این داستان‌ها در کلاس‌ها نوشته است. از آن جا که این داستان‌ها در کشورهای مختلف معروفند و حتی به صورت برنامه‌های کارتون، از تلویزیون برای کودکان و نوجوانان ارائه شده‌اند، استقبال از آن‌ها زیاد بوده و در برخی از کشورها به صورت متداولی مورد استفاده قرار گرفته است. راهنمایی که برای این داستان‌ها نوشته شده است، در واقع به



**برنامه فلسفه
برای کودکان
(philosophy for children)
هم اکنون در
کشورهای مختلفی
مورد تجربه و آزمون
قرار گرفته است
و بیش از صد کشور
در این زمینه به فعالیت
و تحقیق پرداخته‌اند.
این برنامه بر آن است
که با اصلاح روش‌های
آموزشی، سطح تفکر را
در مدارس بالا ببرد و
این روش‌ها را از
حافظه محوری به
تأمل محوری
سوق دهد.**

معلم یا مربی کمک می‌کند تا دانش‌آموزان را به مباحث و نکته‌های خاصی که در این داستان‌ها نهفته‌اند، سوق دهند و انگیزه‌ای برای بحث ایجاد کنند. پرسش‌هایی که دانش‌آموزان می‌توانند پرسند، پیش‌بینی و پرسش‌های مهمی که می‌تواند برای دانش‌آموزان جالب و مفید باشد، در آن‌ها ذکر شده است. البته معلمی که این برنامه را اجرا می‌کند، مختار است پرسش‌هایی را که خود لازم می‌داند یا دانش‌آموزان بر آن‌ها تأکید دارند، در اولویت قرار دهد. این راهنماها شامل پرسش‌های جالبی هستند که می‌تواند به خلاقیت معلمان در یافتن پرسش‌های بنیادی کمک کند. پرسش‌ها هم باید مورد علاقه دانش‌آموزان و هم هدفمند و برای روشن شدن مفهوم یا موضوع یا قاعده‌ای منطقی باشند.

در این‌جا برای نمونه، یکی از راهنماهایی که برای یکی از داستان‌های آندرسن نوشته شده، ارائه می‌شود. راهنمایی که ترجمه آن را خانم منا علی‌نژاد برعهده گرفته، مربوط به یکی از داستان‌های مشهور آندرسن است که از برنامه کودک یکی از شبکه‌های صدا و سیما هم پخش شده است. این داستان، تحت عنوان «باور کنید این خبر حقیقت دارد»، به چند مسئله احساسی و اخلاقی می‌پردازد.

شایعه‌پردازی و روابط انسانی سالم می‌توانند مسائل محوری این داستان محسوب شوند و به همین سبب، این داستان می‌تواند مورد توجه کودکان و نوجوانان کشورمان قرار گیرد.

این راهنما، علاوه بر این که می‌تواند در کلاس‌های درسی مورد استفاده قرار گیرد، به کار داستان‌نویس‌ها و نویسندگان کتاب‌های درسی هم می‌تواند بیاید.

به منظور این که خوانندگان این راهنما، آشنایی اولیه‌ای با داستان داشته باشند، داستان «باور کنید این خبر حقیقت دارد»، با اندکی تغییر، از یکی از ترجمه‌های خوب این داستان به زبان فارسی (مجموعه کامل قصه هانس کریستیان آندرسن، ترجمه هرمرز ریاحی، نتالیا ایوانووا و نسرین طباطبایی، کتاب‌سرای تندیس ۱۳۸۴) نقل می‌شود.

باور کنید این خبر حقیقت دارد! هانس کریستیان آندرسن

مرغی گفت: «منی دانیید چه افتضاحی بر پا شد! نمی‌دانید در مرغداری چه ماجرای وحشتناکی پیش آمد. جرأت ندارم امشب پلک روی پلک بگذارم. خدا را شکر که تعداد ما خیلی زیاد است و به تنهایی بر نشستگاه نخواهم خوابید!» این مرغ در محله‌ای از شهر زندگی می‌کرد که از این ماجرا بسی دور بود.



معلم به جای
ارائه نظریات خود،
می‌کوشد
ایده‌های مختلفی که
در ذهن کودکان و
نوجوانان است،
به شکل دقیق و صحیح
ارائه شود و سایرین
آن را نقد و بررسی
کنند. این کار
موجب رشد قدرت
پردازش، تفکر خلاق،
تفکر انتقادی و
تفکر جمعی در
دانش‌آموزان می‌شود.

قصه را که تعریف می‌کرد، با شنیدن آن مرغ‌های دیگر چنان یکه خوردند که پر بر تن‌شان سیخ شد و تاج خروس
ها پلاسیده و به یک ور خم شد. باور کنید حقیقت دارد!
اما بهتر است از همان آغاز قصه را آغاز کنیم. ماجرا در مرغدانی محله‌ای دیگر از شهر رخ داد. آفتاب غروب می‌کرد
و ماکیان‌ها می‌خواستند بخوابند. در میان آن‌ها مرغ سفید و پا کوتاهی بود که هر روز تخم می‌گذاشت و از هر نظر مرغ
محترمی بود. اکنون در لانه پرهایش را با منقار مرتب می‌کرد که پر کوچکی بر زمین افتاد.
مرغ گفت: «بفرما! باز هم شروع کرد! هر چه با منقار پرهایش را بیشتر می‌کنم، زیباتر می‌شوم!» البته مرغ این حرف
را از سر شوخی گفت، چون موجود شوخ طبعی بود. باری - همان‌طور که گفتیم - خانم مرغ خیلی محترمی بود. سپس
به خواب رفت.

مرغدانی تاریک تاریک بود. مرغ‌ها تنگ هم نشسته خواب بودند، اما مرغی که کنار مرغ شوخ طبع نشسته بود، هنوز
بیدار بود. او مثل همه کسانی که می‌خواهند در این عالم در آرامش زندگی کنند، همه چیز را می‌شنید و خود را به نشنیدن
می‌زد. باری، نمی‌توانست جلو خود را بگیرد و بی‌اختیار به مرغ همسایه‌اش گفت: «شنیدی چه گفت؟ نمی‌خواهم نام کسی
را بیایم و غیبت کنم، اما در بین ما مرغی هست که می‌خواهد پرهایش را بکند تا خوشگل شود.
ماده جغد با شوهر و جوجه‌هایش درست بالای سر آن‌ها نشسته بودند. جغدها گوش‌شان بسیار تیز است و همه
حرف‌هایی را که میان مرغ‌های همسایه رد و بدل شده، شنیدند و چشم‌ها را در حدقه چرخاندند. ننه جغد بال‌هایش را بر هم
کوفت و گفت: «به این مزخرفات گوش ندهید! اما گمان می‌کنم نمی‌توانید جلو خودتان را بگیرید و گفت‌وگوی مرغ‌ها را
شنیدید. من که با گوش‌های خودم حرف‌های‌شان را شنیدم. آدم باید پیش از این که شنوایی‌اش از کار بیفتد، به حرف‌های
زیادی گوش کند. یکی از مرغ‌ها آن قدر بی‌ادب و نزاکت شده است که تمام پرهایش را می‌کند.»
بابا جغد گفت: «صلاح و مصلحت نیست جوجه‌های‌مان این حرف‌ها را بشنوند.»

نه جغد گفت: «پس با همسایه‌مان صحبت می‌کنم. خانم جغد زن با نزاکت و متشخصی است که برایش بسیار ارزش قایلیم». سپس پر کشید و رفت.

دو ماده جغد جلو کیوترخان هوهو می‌کردند و چنان با صدای بلند حق‌حق می‌زدند که کیوترها همه حرف‌های آن‌ها را می‌شنیدند: «هوا! هوا! خبر دارید؟ هیچ خبر دارید؟ یکی از مرغ‌ها همه پرهايش را برای جلب توجه کنده است. بی‌شک از سرما می‌میرد. شاید هم تا حالا مرده باشد. هوا! هوا!»
کیوترها یک صدا فریاد زدند: «بغ بغو! بغ بغو! کجا؟ کجا؟»

«در مرغدانی همسایه. بفهمی نفهمی با چشم خود دیدم. تعریف این ماجرا از ادب به دور است. اما حقیقت محض است!»

کیوترها بغ‌بغو کردند و ماجرا را در مرغدانی خود تکرار کردند: «در این نزدیکی‌ها یک مرغ - و به گفته بعضی‌ها دو مرغ - همه پرهايش را کنده‌اند تا با بقیه مرغ‌ها تفاوت داشته باشند و توجه خروس را جلب کنند. کارشان بسیار احمقانه و بازی خطرناکی است؛ چون ممکن است سرما بخورند و از شدت تب بمیرند. بی‌شک هر دو تا حالا مردانند.»
خروس قوقولی قوقو کرد و بالای نرده پرید و هر چند هنوز چشم‌هایش خواب‌آلود و پلک‌هایش سنگین بود، بانگ زد: «بیدار شوید! بیدار شوید! سه مرغ، بیچاره‌ها همه پرهايش را کنده‌اند. ماجرای وحشتناکی است. نمی‌توانم این راز را در دل نگه دارم. بگذارید همه خبردار شوند.»

خفاش‌ها جیرجیر کردند: «بگذارید همه خبردار شوند!» ماکیان‌ها قُددُ کردند و خروس‌ها قوقولی قوقو سردادند: «بگذارید همه خبردار شوند!» و به این ترتیب، ماجرا از این مرغدانی به آن مرغدانی نقل می‌شد و سفر می‌کرد و سرانجام به همان مرغدانی بازگشت که از آن‌جا صادر شده بود.

خبر از این‌جا قرار بود: «پنج مرغ همه پرهايش را به خاطر زیباشن کنده‌اند. بعد به جان هم افتادند و آن قدر یکدیگر را نُک زدند تا همگی بی‌جان بر زمین افتادند و سبب شرمساری و سرافکندگی خانواده‌هایشان شدند و اسباب ضرر چشمگیر صاحب مرغدانی.»

البته مرغی که یکی از پرهايش کوچکش افتاده بود، از سر و ته حکایت سر درنیآورد. چون مرغ بسیار محترمی بود، گفت: «از چنین مرغ‌های بی‌حیایی بیزارم، اما متأسفانه مثل آن‌ها زیاد است. نباید این جور خبرها را مخفی نگه داشت، من که نهایت سعی و کوشش را خواهم کرد تا این ماجرا در روزنامه منعکس شود. آن وقت در سراسر مملکت پخش می‌شود و آن مرغ‌ها و خانواده‌های آن‌ها رسوا خواهند شد. حق‌شان هم همین است.»
ماجرا را در روزنامه چاپ کردند و باور کنید حقیقت دارد که پر کوچک و ناچیزی می‌تواند چنان آب و تابی به خود بدهد که به پنج مرغ بدل شود.

راهنمای داستان

نوشته پر یسپرسن (per jespersen)

ترجمه مناعلی نژاد

این داستان از مشهورترین داستان‌های هانس کریستیان آندرسن است. همه دانمارکی‌ها کم و بیش آن راز بر دارند و بازیگران مشهور کشور آن را اجرا می‌کنند، تماشاگران می‌خندند و آن‌ها را مورد تشویق قرار می‌دهند.

شاید این بهترین داستانی باشد که آندرسن نوشته است.

ظاهراً قصه در باره مرغ‌ها، جغد‌ها و کیوترهاست.

اما آیا در مورد انسان‌های معمولی کاربرد ندارد؟

مثلاً شما و من؟ و همچنین آدم‌های شایعه‌ساز؟

هنگامی که شخصی مطلب تقریباً سَرّی‌ای را به ما می‌گوید و از ما می‌خواهد که به کسی نگوئیم، ما برعکس داستان را به گونه اغراق‌آمیزی برای دیگران نقل می‌کنیم.

چرا این کار را انجام می‌دهیم؟

چرا فقط به نقل‌گفتار شخص (بدون شاخ و برگ دادن به آن) اکتفا نمی‌کنیم؟ چرا مایلیم که در مورد دیگران

داستان‌سرایی کنیم؟

آیا این نشانه ضعف ماست؟

- منظور از "گوش‌های تیز داشتن" چیست؟

یکی از اساتید مشهور

فلسفه برای کودکان،

پریسپرسن،

برای اجرای این برنامه،

به جای نوشتن

داستان‌های جدید،

از داستان‌های

هانس کریستیان آندرسن

(که داستان‌هایش

تقریباً برای

عموم مردم

شناخته شده بود)

استفاده کرده و

راهنماهای کمکی‌ای

برای معلمان،

به منظور استفاده از

این داستان‌ها

در کلاس‌ها نوشته است.

آیا شما خودتان آدمهای شایعه‌ساز را دیده‌اید؟

مثال بیاورید.

آیا تا به حال در شایعه سازی شرکت داشتید؟

از یک لحاظ شایعه به دو نوع «خوب و بد» تقسیم می‌شود.

برای هر دو مثال بزنید.

این که ما شایعه بد را بیشتر دوست داریم، برآمده از یک نوع کشش و گرایش است.

چرا؟

آیا از این که امری در مورد دیگران دروغ از آب در بیاید، احساس رضایت می‌کنیم؟

چگونه؟

گفت‌وگو کنید!

در همه کشورهای دنیا، مجلاتی وجود دارند که داستان‌های شان را بر اساس شایعه می‌سازند و دروغ را جایگزین واقعیت می‌کنند.

آیا در کشور شما هم چنین مجلاتی وجود دارد؟

نامشان چیست؟

گفت‌وگو کنید!

آیا شما این گونه مجلات را می‌خوانید؟

چرا بسیاری از مردم آن‌ها را می‌خوانند؟

پس هنگام خواندن روزنامه، نمی‌توانید مطمئن باشید که واقعیت چیست؟

آیا (این احساس) در مورد روزنامه‌های معتبر نیز صدق می‌کند؟

برای اخبار تلویزیون چطور؟

بحث و گفت‌وگو کنید!

در این داستان، محترم‌ترین پرنده کدام است؟

آیا ما حیوانات را موجوداتی دارای ویژگی‌های انسانی می‌دانیم؟

آیا این گونه است؟

یا؟

اگر ما از این منظر به مطلب بنگریم، در این صورت:

[در این داستان] کند ذهن ترین (کودن ترین) پرنده کدام است؟

با هوش ترین آن‌ها کدام؟

آیا ما خود را در قیاس با طبیعت، هوش مطلق یا آخر هوش می‌دانیم؟

آیا این درست است؟

گفت‌وگو کنید و نظر خود را بگویید.

چرا خداوند ما را با هوش آفریده است؟

هدف او چه می‌توانست باشد؟

هوش چیست؟

سعی کنید تعریفی برای آن بیابید.

ما بدون هوش چگونه می‌بودیم؟

آیا انسان‌های بسیار با هوش، مشکلاتی دارند؟

چه مشکلاتی؟

آیا دوست دارید بی نهایت باهوش باشید؟

چرا؟

در صورت تمایل، می‌توانید تصویری برای این داستان رسم کنید.

و از آن جا که داستان با مزه ای است، خوب بخندید.

و مطمئن باشید که آندرسن نیز در بهشت خواهد خندید و ممکن است پیش خود بگوید: خدا را شکر، در بهشت شایعه‌ای نیست.

**داستان‌هایی که
این کتاب‌ها حاوی
آن است، کودکان را به
اکتشاف مباحث اخلاقی،
منطقی، علمی و ...
فلسفی وامی‌دارد.
به همراه هر یک
از این کتاب‌ها، یک کتاب
کمکی هم برای معلمان
نوشته می‌شود که
به آن‌ها کمک می‌کند
بحث‌های کودکان را
در کلاس هدایت و
به داغ کردن
این مباحثات میان
دانش آموزان
کمک کنند.**